

بخش نخست:

آسیب شناسی توسعه

درآمد

از زمانی که تمامیت کلیسای کاتولیک - که در
چهره نمادین پاپ و ایضاً مذهب اروپایی تجسم یافته
بود - در مقابل تمامیت فرهنگ علمی عصر خود
که - با گالیله به پا خاسته بود - صف آرای کرد، نزدیک
به ۳۷۰ سال سپری شده است. حاصل این چالش
اسفناک، که دین و علم را به شیوه‌ای شریرانه
فراروی هم قرار می‌داد، گرچه به پیروزی موقت و
زورمدارانه کلیسا بر دانشگاه انجامید، اما زمان این
پیروزی سخت کوتاه بود و دیری نپایید که
مسیحیت شرمنده از این رویارویی ناترازمند برای
همیشه داغی بر پیشانی خود ببیند. این که موقعیت
کاتولیسیسم قرن هفده را از منظر دین دولتی و به
تعبیری دینی که به توجیه و استخدام رویکردهای
دولت مستبد ضد علمی در آمده بود، تفسیر نماییم،
گرچه برای تحلیل شکل گیری نهضت‌های ضد
دینی قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی مفید تواند بود، اما در
واقع کمترین کمکی به تغییر شکل و ساختار
صورت مسأله نخواهد کرد. ظهور مارکسیسم که
مدعی بود دین افیون طبقه کارگر است و می‌گفت
در صورت «تغییر اساسی در روابط و مناسبات
تولیدی و فرو ریختن استثمار سرمایه‌داری، دین از
میان خواهد رفت»^۱ به اعتباری، نوعی واکنش
تاریخی در برابر حکومت‌های تئوکراتیک به‌شمار
می‌آید. در اینجا بی‌آنکه بخواهیم وارد متن این
فراگرد شویم، چندان بیراه نیست این پرسش را
مطرح کنیم که آیا اگر کارل مارکس با اندیشه‌های
اساسی تمدن اسلامی - و بطور اخص مبانی
عدالتخواهانه شیعی - آشنایی می‌یافت و به جای
بر خورد با کشیشان قرون وسطایی به مباحثه با
فیلسوفی همچون حاج ملاهادی سبزواری کشیده
می‌شد، باز هم دین را «افیون توده‌ها»، سد راه
پیشرفت تاریخی و توجیه کننده مناسبات ستمگرانه
(بورژوازی - پرولتری) معرفی می‌کرد؟ به هر حال
انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ روسیه - که
بر پایه افکار مارکس و انگلس و نظریات سیاسی

دولت
و
توسعه

دکتر محمد قراگوزلو

لنین شکل گرفته بود - جهان را در قالب تقسیمات
سیاسی - اقتصادی به دو بلوک شرق و غرب، چپ و
راست یا سوسیالیسم در مقابل امپریالیسم برش
داد. در سال ۱۹۷۰، و متعاقب کنگره‌های بیست و
بیست و یک حزب کمونیست شوروی و قدرت
گرفتن رویزونیسم خروشچنی در آن کشور، یک
انشعاب بزرگ در اردوگاه سوسیالیسم به وجود آمد
و مائوتسه‌تونگ اندیشه ۳ جهان را بر اساس نظریه
میرایی امپریالیسم آمریکا، بالندگی سوسیال -
امپریالیسم شوروی، و اتحاد کشورهای خارج از
این دو بلوک به رهبری چین تحت عنوان کشورهای
(جهان سوم) مطرح کرد. این نظریه هر چند در بدو
طرح و شرحش نیز از اساس ویران می‌نمود، اما با
فروپاشی امپریالیسم بالنده یعنی اتحاد جماهیر
شوروی، یکسره مهر باطل خورد و آنچه ته دیگ
ماند اصطلاح «جهان سوم» بود که در کلیات خود
همه کشورهای عقب مانده از قافله تکنولوژی را
در بر می‌گرفت. باز نمود این نکته که اصطلاح رایج
کشورهای «جهان سوم» چقدر بی‌مسئمی و غیر
واقعی است، از حوصله و رسالت این جستار خارج
است و ماقصیه تقسیم جهان را این گونه بی‌می‌گیریم
که پس از حوادث ده سال اخیر، یک‌تازی آمریکا در
مناسبات بین‌المللی و طرح نظریاتی از جمله
گفتمان «پایان تاریخ» فرانسویس فوکویاما^۲ از یک سو،
و ظهور قدرتهای برتر اقتصادی در اروپا و آسیا مانند
آلمان و ژاپن از سوی دیگر، زاویه‌ای تازه در تحلیل
مناسبات جهانی به منصفه ظهور رسید. بر اساس این
تفکر، جهان به لحاظ سیاسی - اقتصادی به دو قطب
کشورهای «سلطه‌گر» - با ویژگی الیگارشالی مالی و
صدور سرمایه - و «زیر سلطه»، تعریف گردید و
رفته رفته شاخص‌های دیگری نیز به این تحلیل گره
خورد، و از جهانی سخن به میان آمد که مرزهایش
در قالب پدیده گسترده‌ای به نام «توسعه» بسته
می‌شود. و بدین ترتیب در یک تعریف سیاسی،
اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، تربیتی و ...
کشورهای جهان به دو بلوک توسعه یافته، و
توسعه نیافته (دست کم در حال توسعه) تقسیم
گردیدند.

بهره اول: توسعه چیست؟

سوگمندان، امروزه واژه توسعه (development)، از بار اختصاصی و معنی دار خود کاملاً تخلیه شده است و در افکار و افواه عمومی مترادف کلمه‌ای چون رشد "growth" کیفی و «گسترش» "spreading" به کار می‌رود. «توسعه راهها»، «توسعه و تجهیز مدارس»، «مؤسسه توسعه دانش و پژوهش» و دهها تیترو عنوان روزمره دیگر، بیانگر مدعای ماست. این تعریف نادرست از مفهوم توسعه - که از قضا مهمترین رکن و همه حیثیت دو بر نامه ۵ ساله اول و دوم ما را تشکیل می‌دهد - سبب شده است که برخی گمان کنند توسعه در حد اکثر قابلیت‌های عینی "objective" خود عبارت است از چند بزرگراه و سد و فرهنگسرا و نان ماشینی و موبایل و مرگ و میر کم و چیزهایی از این دست. شاید بر همین باور است که دکتر حسین عظیمی - کارشناس ارشد اقتصاد و توسعه - عقیده دارد که: بحث توسعه در ایران گاهی به صورت بسیار غیر اندیشمندانه مطرح می‌شود. در این نگرش‌های سطحی، زمانی به نظر می‌آید که گویا توسعه مثلاً افزایش تولید یا تغییر فنی، یا مقولاتی از این قبیل است در حالی که بحث توسعه بسیار فراگیرتر از این مسائل است. فرایند توسعه در حقیقت فرایند تقابل و تعارض نهادها و زیرساخت‌های تمدن قدیم با اندیشه و بصیرت تمدن جدید است. دقیقاً به همین دلیل است که توسعه کلیت یک جامعه را فرامی‌گیرد. و به این سبب است که هم اکنون، ما که در فرایند یک توسعه هستیم، هر روز به اعتبارهای مختلف این واژه را می‌شنویم. یعنی بحث توسعه تمام زندگی ما را فرا گرفته است. به هر حال و قدر مسلم فرایند توسعه، فرایند تقابل و تعارض مجموعه تمدن قدیم با بصیرت تمدن جدید است؛ گرچه این تقابل و تعارض در شرایطی فرایند توسعه تلقی می‌شود که در مسیر سازندگی تمدن جدید سمت‌گیری و حرکت کرده باشد.^۲

بدین اعتبار، بن‌مایه‌ها و زیرساخت‌های توسعه - حتی توسعه اقتصادی - بر مبنای نوعی نگرش اندیشگی که از آن به «فرهنگ توسعه» تعبیر توان کرد، شکل گرفته است.

به نظر فرانچسکو دی کاستری "F. Di. Castri" توسعه و بطور مشخص «توسعه پایدار» بر پایه چهار عنصر اقتصادی، زیست محیطی، اجتماعی و فرهنگی قوام یافته است. چنان که این عناصر به مثابه تشکیل دهندگان پایه‌های یک صندلی دوره رنسانس، در تعامل با یکدیگر تعریف می‌شوند و همان‌طور که کوتاه بودن یکی از پایه‌های صندلی، منجر به عدم تعادل و سقوط آن خواهد شد، چنانچه هر یک از این عناصر یادشده در جامعه‌ای به بلوغ و رشد کافی نرسد، امر توسعه به تحقق نخواهد پیوست.^۴

آنچه امروزه بعنوان دغدغه و نقطه تردید متفکران کشور ما در تعریف و تبیین جایگاه واقعی توسعه و چه سانی قانونمندیها و اولویتهای آن مطرح می‌شود، اجماًلاً از این قرار است:

۱- عنایت به دو بعد توسعه، یعنی توسعه اقتصادی، و توسعه سیاسی و غفلت از دو پایه اصلی دیگر توسعه، (توسعه فرهنگی و زیست محیطی)؛

۲- (مبحث انحرافی) اولویتهای توسعه، تقدم و تأخر توسعه اقتصادی و سیاسی؛

۳- الگوهای توسعه؛

۴- ابهام در مبانی اندیشگی و زیرساخت‌های علمی - فرهنگی توسعه؛

۵- نقش دین (اسلام) در مسیر توسعه؛

۶- گذار از سنت به مدرنیسم در جریان توسعه. به نظر نگارنده، گرچه این شش عامل و موارد دیگری که طرح آنها در این مجال نمی‌گنجد هر یک به تنهایی می‌تواند همچون یک چاشنی انفجاری و نیرومند، یا بسان عاملی امتناعی در فرآیند بالشت و چالش و رانش توسعه مؤثر افتد، اما تعمق در شرایط خاص اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور ما توجه به دو عامل بسیار اساسی زیر را بعنوان مهمترین عوامل توسعه همه‌جانبه سخت‌ضروری می‌نماید:

الف - لزوم تشنج‌زدایی از سیاست خارجی؛

ب - دستیابی به ثبات و آرامش داخلی از طریق قانونمند نمودن جامعه.



بهره دوم: رویکردهای دوسویه

کاروند دو کابینه رییس‌جمهور خاتمی و در

○ فرایند توسعه، در حقیقت فرایند تقابل و تعارض نهادها و زیرساخت‌های تمدن قدیم با اندیشه و بصیرت تمدن جدید است؛ گرچه این تقابل و تعارض در صورتی فرایند توسعه تلقی می‌شود که در مسیر سازندگی تمدن جدید سمت‌گیری و حرکت کرده باشد.

در همسایگی مارخ نمی‌داد. تصور کنید که وقوع يك تشنج نظامی و جنگ احتمالی در مرزهای شرقی ایران و طبعاً به خطر افتادن امنیت سرمایه‌گذاری، چه زیانهای جبران‌ناپذیری می‌تواند بر روندرو به پیش توسعه اقتصادی داشته باشد.

موضوع دیگر، به ثبات رساندن مناسبات داخلی و ایجاد آرامش اجتماعی به منظور استفاده حداکثر و بهینه از امکانات و استعدادهای انسانی و اقتصادی است. به عقیده ماکس وبر در فرایند توسعه، جامعه می‌باید به سوی رفتارهای عقلایی هدایت شود و زمانی جامعه می‌تواند به سوی این رفتارها هدایت شود که اعضای جامعه دارای رفتارهای معقول باشند. به عبارت دیگر، اگر نتیجه حاکمیت عقلانیت در جامعه به استفاده بهینه از نیروهای انسانی شایسته و کارآمد منجر شود، یکی از پیش شرطهای دستیابی به توسعه عملاً رخ نموده است. برای حل این معضل دولت ایران تحقق جامعه مدنی را در دستور کار خود قرار داده است که به نظر می‌رسد از درایت و شناخت آگاهانه مسئولان اجرایی نشأت گرفته باشد.^۵

بهره سوم: فرضیه^۳

بر اساس این فرضیه معتبر که ملتی توسعه یافته است که بتواند از ظرفیت‌های خود بهره‌لازم را ببرد، یادآور می‌شویم که ۱۰ درصد از منابع کشف شده نفت جهان در ایران قرار دارد. میزان صادرات نفتی ما نیز همین قدر است. وجود ۱۴/۵ درصد از منابع کشف شده گاز جهان، ۵ درصد منابع کشف شده مس، ۵۱ میلیون هکتار زمین کشاورزی، ۱۲ میلیون هکتار مرتع، و همین میزان جنگل، ۲۰۰۰ کیلومتر مرز ساحلی و... در کنار جمعیتی جوان و دارای قابلیت فراوان برای کار و تولید و سازندگی، بیانگر ظرفیت‌های انسانی و اقتصادی کشور ماست. با این همه ناگزیر بر این حقیقت تلخ تأکید می‌کنیم که: میزان بهره‌گیری از اقتصاد ایران ۲ تا ۵ درصد است و مشکل اساسی کشور عدم استفاده از سرمایه انسانی و مجال بروز نیافتن خلاقیت‌ها و استعدادهاست...^۶

از بررسی‌های به عمل آمده می‌توان به سادگی نتیجه گرفت که ما بر پایه بهترین تخمین‌ها کمتر از

مرکز حساسیت قرار گرفتن دو شاخص یادشده بعنوان کانونهای اصلی بحران و آفات اساسی توسعه سیاسی - و به تعبیر ما توسعه همه‌جانبه - نشان می‌دهد که نیکبختانه دولتمردان جمهوری اسلامی چشمان اسفندپار توسعه ایران را به درستی شناخته‌اند. ایجاد ارتباط منطقی با همسایگان و دولت‌های عربی، هدایت درست دیپلماسی ایران به منظور خروج از بحرانهایی چون انفجار طهران عربستان و حادثه میکونوس آلمان، شکستن تحریم‌های اقتصادی آمریکا، و سوق دادن نحوه ارتباط گفتگوی انتقادآمیز به طرف فهم متقابل با شعار گفتگوی تمدنها، برگزاری موفقیت‌آمیز کنفرانس سران کشورهای اسلامی به ریاست ایران و... از جمله موفقیت‌های دولت در اتخاذ برنامه تشنج‌زدایی از سیاست خارجی است؛ پدیده‌ای که نبودش بیشترین لطمات را به حرکت توسعه ایران وارد آورده است و البته بسیار ساده‌لوحانه خواهد بود که تشنج‌زدایی از سیاست خارجی را حداکثر به رفت و آمدها و خوش‌ویش‌های دیپلماتیک خلاصه نماییم. حادثه تلخ افغانستان به ما آموخت که باید در ساختارهای اساسی دیپلماسی کشور به یک خانه‌تکانی جدی دست بزنیم. رفت و آمدهای بی‌دری مقامات پاکستانی و مناسبات ظاهراً حسنه با دولت دوست پاکستان تا حد حمایت از آزمایش‌های اتمی آن کشور، چنان ما را سرمست و هیجانزده نموده بود که فقط فاجعه سقوط مزارشریف و کشتارهای گروهی در هزاره و بامیان و گستاخی طالبان در به قتل رساندن دیپلماتهای ایرانی، کمی ما را به هوش آورد. پدیده شوم طالبان در واقع می‌تواند در هر يك از کشورهای همسایه ما تکرار شود و مرزها و منافع ملی ما را سخت تهدید نماید. پربدیهی است تازمانی که ارتباط سیاسی ما با دنیا و همسایگان نوعی ارتباط معنی‌دار نباشد، روند توسعه سیاسی و اقتصادی کشور همواره شکننده خواهد بود. آیا برآستی اگر پاکستانی‌ها دستکم چند پروژه اقتصادی مشترک، و گونه‌ای سرمایه‌گذاری دوسویه در شرق کشور ما داشتند، به همین راحتی اجازه می‌دادند طالبان مرزهای شرقی ما را ناامن کنند؟ حتی اگر کشورهای اروپایی و قدرتهای برتر اقتصادی آسیا نیز دارای منافع مشترکی در شرق کشور ما بودند، چنین فاجعه‌ای

○ ژرف‌اندیشی در شرایط خاص اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران، توجه به دو عامل بسیار اساسی را بعنوان مهم‌ترین عوامل توسعه همه‌جانبه سخت‌ضروری می‌نماید: ۱- لزوم تشنج‌زدایی از سیاست خارجی؛ ۲- دستیابی به ثبات و آرامش داخلی از راه قانونمند کردن جامعه.

۱۰ درصد از ظرفیت اقتصادی خودمان استفاده می‌کنیم، آنهم در شرایطی که همه می‌دانیم نیازهای اقتصادی جامعه ما تا چه حد بالاتر از این مقادیر است. این شرایط به ماسی گوید که اگر وضع اقتصادی خود را روی مقیاس توسعه قرار دهیم و مقیاس از صفر تا صد باشد، تقریباً در نقطه ۹ قرار داریم. یعنی اگر شرایط کامل توسعه یافتگی و بلوغ تمدن را صد درصد فرض کنیم ما فقط تا ۹ درصد در رابطه با تمدن جدید پیش رفته‌ایم.^۷

بهره چهارم: آفت‌های توسعه

الف - اشتغال [بی‌کاری] - با توجه به جمعیت جوان کشور، حل مشکل اشتغال یک گام اساسی در راه تحقق توسعه تلقی می‌شود که در بطن و متن خود می‌تواند بسیاری از آسیب‌های اجتماعی، فرهنگی و زیانهای اقتصادی را نیز برطرف نماید. افزایش بیش از ۱۰ میلیون نفر به جمعیت کشور در طول برنامه دوم توسعه، و میزان اشتغال‌زایی برآوردی و سطح بازدهی و بهره‌وری این نیروها در توسعه ملی نقش بس مهمی بازی می‌کند. طبق آمارهای رسمی، تا پایان نیمه اول سال ۱۳۷۳ (پایان برنامه ۵ ساله اول توسعه) حدود دو میلیون نفر بیکار بوده‌اند. این رقم معادل ۱۲ درصد جمعیت فعال و جویای کار کشور است. در جریان برنامه دوم توسعه، طبق تخمین‌های رسمی تنها ۹۱۸ هزار شغل ایجاد می‌شود که این رقم با رشد جمعیت و انبوه فارغ‌التحصیلان مراکز آموزش عالی همخوانی و تناسب ندارد. از سوی دیگر باید به این نکته بسیار مهم حساس بود که فرصت‌های شغلی ایجاد شده در کشور، در ۲۰ سال آینده و در افق سال ۱۴۰۰ بایستی حداقل از مرز ۳۲ میلیون فرصت شغلی بگذرد. برای رسیدن به این میزان لازم است هر سال دستکم هفتصد هزار شغل در کشور ایجاد شود و این در شرایطی است که در شکوفاترین سالهای اقتصادی ایران کمتر از ۳۵۰ هزار شغل ایجاد شده است. بر این باور، در صورتی که روند ایجاد فرصت‌های شغلی به شیوه سالهای گذشته باشد، در سال ۱۴۰۰ نزدیک به ۹ میلیون نفر بیکار بر اقتصاد کشور تحمیل خواهد شد.

ب - وجدان کاری - نگارنده در مقام دبیر هیأت علمی اجلاس بررسی راههای عملی حاکمیت وجدان کاری و انضباط اجتماعی، سخت معتقد است که حاکمیت عملی «وجدان کاری» و «انضباط اجتماعی» می‌تواند تا اندازه چشمگیری بسیاری از موانع ساخت‌شکنانه توسعه را برطرف کند. سوگمنده آمارها و بررسی‌های رسمی و غیررسمی موجود تصویری بس شگفت‌آور و البته غم‌انگیز از وضع وجدان کاری در کشور ما ارائه می‌کند. برای مثال ضمن مطالعه‌ای که در سال ۱۳۶۵ در مورد ساعت کار مفید يك سازمان اداری به عمل آمد مشخص شد که مقدار کار در سازمان مزبور ۵۲ ساعت در هفته بوده است؛ یعنی افزون بر ۴۴ ساعت مقرر، کارکنان آن سازمان ۸ ساعت هم اضافه کار داشته‌اند. حال آنکه کار مفید کارکنان سازمان فقط ۷/۸ ساعت در هفته بوده است، یعنی حتی کمتر از ۸ ساعت اضافه کاری که دریافت کرده‌اند. بدیهی است این کم کاری در کشوری مانند ایران که نخستین گام‌های لرزان توسعه را با تردید فراوان برمی‌دارد - یا قرار است بردارد - آفتی بزرگ تلقی می‌شود. برای اینکه بدانیم ساعت کار مفید در کشورهای توسعه یافته به چه میزان است، فقط به همین اندک بسنده می‌کنیم که ساعت کار مفید ژاپنی‌ها ۴۹ تا ۶۰ ساعت، کره‌ای‌ها ۵۴ تا ۷۲ ساعت، آمریکاییان ۳۶ تا ۴۰ ساعت در هفته است. و دقیقاً به علت همین پرکاری ژاپنی‌هاست که برای مثال می‌بینیم در صنعت اتومبیل‌سازی آمریکای کارگر در طول سال ۲۵ دستگاه اتومبیل تولید می‌کند، حال آنکه این رقم در ژاپن به ۱۵۰ دستگاه بالغ می‌شود.^۸

در تحقیق دیگری که کار مفید را محور تسریع برنامه‌های توسعه ملی دانسته است، گفته شده که در سال ۱۹۹۴ ژاپنی‌ها در قبال ۱۹۶۶ ساعت کار از ۱۲۴ روز مرخصی استفاده کرده‌اند. این میزان در انگلستان بر مبنای ۱۹۰۲ ساعت کار سالانه ۱۳۶ روز مرخصی، و در فرانسه در برابر ۱۶۷۸ ساعت کار سالانه ۱۴۵ روز مرخصی برآورد شده است.^۹

پ - فرهنگ مصرف‌گرایی، روحیه اسراف و تبذیر و تکیه بر درآمد نفت - این سه عامل، از آفت‌های مهم توسعه است. بارها گفته شده است که

○ بی‌گمان، تازمانی که ارتباط سیاسی ما با جهان و همسایگان نوعی ارتباط معنی‌دار نباشد، روند توسعه سیاسی و اقتصادی کشور همواره شکننده خواهد بود.

بخش دوم: نگاهی به چالش‌های توسعه فرهنگی در ایران

اگر بپذیریم که:

«دولت در قانون اساسی به معنای حکومت و حاکمیت است و هر جا که کابینه منظور بوده کلمه هیأت وزیران آمده است»^۱، آنگاه نگرش ما نسبت به وظیفه و رویکرد نهادهای مسئول پیشبرد و تحقق توسعه فرهنگی گسترش خواهد یافت و طبعاً در تجزیه و تحلیل موضوع پای مباحث تازه‌ای نیز به میان خواهد آمد. حتی اگر تساوی حقوقی دو مؤلفه «دولت - حاکمیت» را - از این منظر که دولت عین قوه مجریه است - بپذیریم، باز ناگزیریم در طرح و شرح مبانی آسیب‌شناسی توسعه فرهنگی از مسوولیت قوا و نهادهایی که دست کم مستقیماً در بالش و رانش توسعه فرهنگی دخالت دارند یاد کنیم و بر این نکات تأکید نماییم که:

(۱) دولت - در صورتی که منحصر و محدود به وظایف قانونی قوه مجریه شود - به هیچ وجه قادر به تحقق توسعه فرهنگی نخواهد بود.

(۲) طبعاً دو وزارتخانه هم که نام و عنوان «فرهنگ» را با خود یدک می‌کشند - فرهنگ و آموزش عالی؛ فرهنگ و ارشاد اسلامی - حتی با حمایت دیگر وزارتخانه‌ها نخواهند توانست بار بسیار سنگین و رسالت سخت‌خطیر توسعه فرهنگی را به منزلگه مقصود برسانند.

(۳) توسعه، فرایندی همه‌جانبه و بحران‌زاست که در طول و عرض پیشروی خود همه اعضا و جوارح جامعه را درگیر خواهد کرد.

(۴) بدین اعتبار، وقتی توسعه صورت و سیرت فرهنگی به خود می‌گیرد - با توجه به درهم‌تنیدگی و آمیختگی فرهنگ با تن و جان مردم - آنگاه تمام نهادهای مرئی و نامرئی، مسئول و غیر مسئول، دولتی و خصوصی، فردی و جمعی، مدنی و غیرمدنی، و... به چالش کشیده می‌شود.

شک نباید داشت که هرگونه شانه خالی کردن و «جا خالی دادن» در این فراگرد، به گونه‌ای امر

مردم ایران دهها بار بیش از مردم کشورهای توسعه‌یافته آب، برق، سوخت، نان و... مصرف می‌کنند؛ مکالمات تلفنی در کشور ما از حدود متعارف به مراتب بیشتر است؛ ضایعات مصرف نان، همه ساله بخشی از درآمد ملی را به هدر می‌دهد. با آنکه در فرهنگ دینی ما و بویژه قرآن کریم از اسرافکاران بعنوان برادران شیاطین یاد شده است، و دستکم در ۶ آیه^{۱۰} جنبه‌های اقتصادی اسراف مورد بحث قرار گرفته و نکوهش گردیده است، با این همه هنوز در کشور ما نه تنها اسراف یک ضد ارزش تثبیت شده به حساب نمی‌آید، بلکه جماعتی اسراف و ریخت‌پاش را با دست و دلبازی همسان می‌دانند و به آن نیز می‌بالند!

بهره پنجم: نتایج

چنانچه موارد کلانی را که در این جستار بعنوان آفت‌های توسعه یاد شده است در چارچوب یا طرح نظری «مسائل رفتاری» با ویژگیها و بن‌مایه‌های فرهنگی قرار دهیم، آنگاه پیش از هر حرکتی نخست ناگزیریم فرهنگ توسعه را - با تمام خصلت‌های دینی اش - به صورت هنجارها و ارزش‌های جمعی در آوریم و شاخص‌های آن را به صورتی سخت‌گسترده تبلیغ و ترویج نماییم. در این راه نقش رسانه‌ها و سازمانهای آموزشی و تربیتی مؤثر و کارساز تواند بود. در گزارش گروه‌ها دلم برانت لند که با نام «آینده مشترک ما» به مجمع عمومی سازمان ملل متحد تسلیم گردیده و در راه تحقق توسعه پایدار، به مثابه نوعی دستور کار جهانی در قرن آینده، مد نظر قرار گرفته است، از مواردی چون «ترویج آموزش و آگاه‌سازی»؛ «اشاعه دانش، مهارت‌ها و معرفت سنتی»؛ «ایجاد تغییر در رفتارها و ارزش‌ها» به عنوان ابزارهای اصلی توسعه پایدار یاد شده است.^{۱۱}

بدین سان و با توجه به:

۱- قابلیت‌ها و ظرفیت‌های تاریخی و اقتصادی

کشور،

۲- اصل ارزشی حاکم بر تعالیم فرهنگ

اسلامی،

می‌توان قاطعانه ادعا کرد که زمینه‌های نیل به توسعه در ایران عصر حاضر بیش از هر زمان دیگری فراهم و آماده است. فرصت‌ها را از دست ندهیم!

○ در فرایند توسعه، جامعه باید به سوی رفتارهای عقلانی هدایت شود. اگر حاکمیت عقلانیت در جامعه به بهره‌گیری بهینه از نیروهای انسانی شایسته و کارآمد منجر شود، یکی از پیش شرط‌های دستیابی به توسعه عملاً رخ نموده است.

توسعه را با اختلال و رکود مواجه خواهد کرد. هم‌پرا این باور، نگارنده با اعتقاد به جامعیت موضوع، ضمن بررسی مباحث کم‌وبیش کلان توسعه فرهنگی، از آسیب‌شناسی و امتناع ساختی هر یک نیز به تناسب سخن خواهد گفت.

تعریف توسعه فرهنگی

ما طی مقالات متعدد آسیب‌شناسی «جامعه مدنی»، «قانون‌گرایی» و «توسعه»^{۱۳} را بررسی و باز نموده‌ایم و از جمله در تعریف توسعه بر این نکته مهم انگشت تأکید نهاده‌ایم که:

«بحث توسعه در ایران گاهی به صورت بسیار غیراندیشمندانه مطرح می‌شود. در این نگرش‌های سطحی، زمانی به نظر می‌آید که گویا توسعه مثلاً افزایش تولید یا تغییر فنی یا مقولاتی از این قبیل است. در حالی که بحث توسعه بسیار فراگیرتر از این مسائل است. فرایند توسعه در حقیقت فرایند تقابل و تعارض نهادها و زیرساخت‌های تمدن قدیم با اندیشه و بصیرت تمدن جدید است. دقیقاً به همین دلیل است که توسعه کلیت یک جامعه را فرامی‌گیرد. و به این سبب است که هم‌اکنون، ما که در فرایند یک توسعه هستیم، هر روز به اعتبارهای مختلف این واژه را می‌شنویم. یعنی بحث توسعه تمام زندگی ما را فرا گرفته است.»^{۱۴}

در فراگرد انحطاط تمدن - که گوشه‌ای از روند شکل‌گیری جامعه جدید رو به توسعه تلقی می‌شود - قسمت عمده نهادهای فکری سابقاً ایجاد شده از بین می‌رود و با تمدن جدید بی‌ارتباط می‌گردد و در نهایت به صورت خرافات جلوه می‌کند. و لذا در جریان تحقق توسعه بسیاری از نهادهای قدیمی و سنتی تغییر می‌یابد و بطور طبیعی به نفع مبانی نظری جدید، در عرصه ساختارهای مادی و معنوی، حذف می‌شود. پس توسعه یک دگرپرسی ساختاری است؛ فرایندی که بر اساس بحث پیرامون زوال و نوسازی شکل گرفته است.^{۱۵}

از این منظر، بن‌مایه‌ها و پایه‌های توسعه، از صورتمندیهای اندیشگی محض قوام یافته و بر محور دورکن رکن علم محوری؛ و برابری انسانها بنا شده است. به عبارت دیگر، داستان

توسعه، ماجرای یکسره انسانی است. حال وقتی فرهنگ نیز با این جریان همسو و هم‌تراز می‌شود، پیداست که برهمکنش آن از چه صبغه غلیظ انسانی برخوردار خواهد شد. و نکته نگذاریم که وارد شدن در طرح و شرح حوزه و رویکرد تعاریف فرهنگ - عمومی، خصوصی و رسمی - و بحث از افکار و اعمال و ارزش‌ها و هنجارها و نگرش‌های جمعی، جز اینکه سخن را به درازا بکشاند و در خط توضیح واضح مکررات حرکت کند، سود دیگری نخواهد داشت.

بهره نخست

علم محوری، رکن اول توسعه فرهنگی

بخش عمده‌ای از ادبیات و فرهنگ دینی ما، معطوف به طرح پدیده علم محوری، بعنوان یک ارزش قطعی بی‌تخفیف و تعیین‌کننده است. اینکه در قرآن کریم گفته شده:

«هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
 انما یتذکر اولوالالباب»^{۱۶}
 «و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و
 رحمة لقوم یؤمنون»^{۱۷}
 «و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و
 لاهدی ولا کتاب منیر»^{۱۸}
 «نرفع درجات من نشاء و فوق کل ذی علم
 علیم»^{۱۹}
 ...

و از پیامبر اسلام (ص) نقل گردیده که: «علم بچوید حتی اگر در چین باشد»، یا سیاست نبوی «آزاد کردن یک اسیر جنگی در مقابل سوادآموزی به ده مسلمان» و غیره، جملگی بیانگر اهمیت علم در اسلام است. ما بنا نداریم که در این مجال مجمل بیش از این اهمیت علم در اسلام را بکاویم و بی‌جهت وارد لایه‌های عمیقتر موضوعی تا بدین حد شفاف و بلامنازع شویم. اما برای داغ شدن حوزه بحث، به طرح یک اندیشه نو از منظری کاملاً بدیع می‌پردازیم.

وظیفه اصلی فرهنگی: خلاقیت

این نظریه که ایجاد خلاقیت رسالت و هدف اصلی برنامه‌های فرهنگی است، به گونه‌های مختلف گفته و شنیده شده است. برای نمونه، دکتر

○ در برابر این فرضیه معتبر که ملتی توسعه یافته است که بتواند از ظرفیتهای خود بهره لازم را ببرد، ناگزیر باید بر این حقیقت تلخ انگشت گذاریم که میزان بهره‌گیری از اقتصاد ایران، بر پایه بهترین برآوردها، کمتر از ده درصد و مشکل اساسی کشور ما بهره‌نگرفتن از سرمایه انسانی و مجال بروز نیافتن خلاقیت‌ها و استعدادهاست.

عطاء الله مهاجرانی در سخنرانی خود در همایش «دین، فرهنگ، توسعه» کلید فرهنگ را خلاقیت - و کلید توسعه را آزادی - دانست. راستی خلاقیت چیست و چه ارتباطی با فرهنگ و توسعه دارد؟ آسیب‌شناسی خلاقیت کدام است؟

به منظور بسط بحث نخست این نکته بديهی را علم می‌کنیم که خلاقیت یا آفرینندگی، به‌طور مطلق و بی‌نقص و کژی، مختص ذات حضرت حق است و لا غیر. و شاهکار این خلاقیت نیز انسان است که خداوند برای شناخته و دوست داشته شدن خود، او را آفریده است. در تعلیل حادثه آفرینش، حضرت داود نبی از پروردگار می‌پرسد: یارب! لماذا خلقت الخلق؟ و پاسخ می‌شود:

كنت كنزاً مخفياً فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف.^{۲۰}

خلاقیت و آفرینندگی تمام و کمال باری تعالی ناشی از علم مطلق خداوندی است. و حیف است از این نکته باریک‌بی‌شرح بگنیم که حتی معجزات خداوند - که در دستان انبیاء تجلی کرده - متأثر از همین علم مطلق است. و طبیعی است که هر قدر علوم انسانی به جلو می‌رود، تبیین پدیده‌های جهان در حوزه معرفت‌شناسی آسانتر می‌گردد، زحمت زندگی بسیار کمتر می‌شود و انسان مجال بیشتری برای اندیشیدن می‌یابد (همین امر خود یکی از اهداف توسعه است). برای تفسیر و تفصیل قضیه ناگزیر از تعریض بحث، از منظر دیگری هستیم.

«معجزه یا معالجه» شاهدهی حاشیه‌ای

بیماری‌های قلبی و مرگ‌های ناگهانی ناشی از ایست نابهنگام قلب، از دیرباز ذهن پزشکان را به خود مشغول داشته است. افزایش بیش از حد این بیماری‌ها - در سالهای اخیر - سازمان بهداشت جهانی را به تفکر جدی و فراخوانی عمومی تحت لوای «ضربان قلب، آهنگ تندرستی»، واداشته است. پیشرفت دانش پزشکی، بطور مشخص چند عامل مؤثر و دخیل در بروز بیماری‌های قلب و عروق را بر شمرده است:

۱- وراثت ۲- فشار خون ۳- دخانیات ۴- اضطراب ۵- بالا رفتن چربی‌های خون،

«کلسترول، تری‌گیلیسرید» ۶- چاقی، رخت... تأثیر و دخالت بعضی از این عوامل (۱-۲) تا حدودی اجتناب‌ناپذیر و عوامل ۳، ۴، ۵، ۶ با رعایت موازین بهداشتی، قابل کنترل و پیشگیری است. از سوی دیگر دستان توانمند جراحان قلب و عروق، و تلاش خستگی‌ناپذیر داروسازان، کورسوی یأس بیماران قلبی را با دریچه‌های باز امید به زندگی عوض کرده و سهم بیشتری از حیات را پیشکش انسان نموده است. اما آیا هیچ از خود پرسیده‌ایم در گذشته‌های دور، زمانی که نه نیترو گلیسیرینی بود و نه اتاق عملی، که بتوان درجه میترالی را تعویض کرد و کرونری را گشود، پزشکان چه می‌کرده‌اند؟ باز نمودی تحلیلی بر حکایتی حیرت‌انگیز از چهار مقاله نظامی عروسی پرسش ما را پاسخگوست.

داستان از فیلسوفی هروی به نام ادیب اسمعیل که مردی است «سخت بزرگ و فاضل و کامل» خبر می‌دهد و زمان وی را عهد ملک‌شاه و سالهایی از عهد سنجر ذکر می‌کند. بطور خلاصه، ادیب اسمعیل که از دخل طبیبی روزگار می‌سپرده، در عبور از بازار کشتاران قصابی رادیده است که ضمن سلخ، پیه گرم گوسفند را از شکمش خارج کرده و می‌خورد. طبیب بقالی را گفته که هنگام مرگ قصاب و پیش از کفن و دفن، وی را آگاه نماید. چند ماه بعد قصاب میانسال در گذشته، و وقتی بقال خواجه اسمعیل را خبر کرده، اولین جمله وی این بوده است: دیر مرد!

طبیب بلافاصله دست به درمان شده و با گرفتن نبض بیمار یکی را فرموده که ساعتی بر پای او عصا زند. آنگاه علاج سکنه آغاز کرده... روز سوم مرده برخاسته، و اگر چه مفلوج شده، اما سالها زیسته است... عجیب است اما باور کردنی نیز هست.

در رابطه با نکات طبی داستان، و تجزیه و تحلیل علمی آن، از زاویه دانش پزشکی امروز، چند مورد مهم قابل تأمل و بررسی است:

الف) در حال حاضر نقش چربی‌ها - بویژه چربی‌های حیوانی - در ایجاد بیماری‌های قلبی و عروقی کاملاً شناخته شده است. در این که ادیب اسمعیل از این موضوع آگاهی داشته جای تردید نیست، بخصوص که در نخستین واکنش به مرگ

○ فرصتهای شغلی در کشور، در بیست سال آینده و در افق سال ۱۴۰۰ باید دستکم از مرز ۳۲ میلیون بگذرد و برای رسیدن به این میزان لازم است هر سال دستکم هفتصد هزار شغل در کشور ایجاد شود. این هدفی است بزرگ، زیرا در شکوفاترین سالهای اقتصادی ایران، کمتر از سیصد و پنجاه هزار شغل ایجاد شده است.

قصاب می گوید «دیر مُرد». سن نه چندان بالای قصاب مانع از آن نمی گردد که خواجه اسمعیل در پیش بینی مرگ وی به خطا رود. اما نکته ظریف و عجیب در این بخش ماجرا آن است که چربی های حیوانی در روزگاران قدیم، نوعی غذای مفید و انرژی به شمار می رفته و هیچ دانش دقیقی در شناختن مواد غذایی و اثرات آنها، با معیارهای امروزی وجود نداشته است. علیرغم اینها، طبیب به مرگ قصاب ایمان دارد.

ب) خواجه اسمعیل علت (موقت) را سکنه تشخیص داده است. اگر چه این واژه با معنای امروزی آن تا حدودی متفاوت است، اما ارتباط دادن نوع غذا با یک مرگ ناگهانی - هر چند علت دقیق معلوم نباشد - شگفت آور است!

ج) نکته حیرت انگیز دیگر انجام عملیات «احیاء قلبی - تنفسی» است، با زدن عصا بر پای بیمار. هر چند این امر با اصول علمی و امروزی آن فرق می کند ولی باید دانست که قبل از ارائه اصول جدید در قرون اخیر، در اروپا روش هایی باب شده بود که پس از مرگ انجام می شده، و در مجموع شامل یک رشته تحریکات بدن بوده است که طی آن فعالیت و حرکت دستگاه تنفس و قلب نیز صورت می گرفته است. و این تحریک بطور اولیه نوعی گردش خون برقرار می کرده است.

در این ماجرا، پزشک با کنترل نبض در بیمار، بعد از ساعتی عملیات احیا به صورت ابتدایی عصا زدن بر کف پا، این نکته را درمی یابد که قلب بیمار شروع به تپش کرده است؛ و در مان سکنه را آغاز می کند. اطمینان طبیب اسمعیل در جریان معالجه این موضوع را ثابت می کند که بی گمان روش درمان را تصادفی انتخاب نکرده است.

د) راوی داستان در انتها گوید: «اگر چه مفلوج شد، سالها بزیست». و این همان اثرات کم رسیدن خون به مغز است که در زمان عدم فعالیت قلب و در نتیجه نرسیدن خون به مغز پیش آمده است و در سالهای اخیر نیز با وجود پیشرفت های شایان توجه در دانش پزشکی گاهی به علت طولانی شدن زمان دوباره به جریان افتادن خون، اتفاق می افتد.

حکایاتی از این دست، که انسان دیروز را به باورداشت نوعی معجزه مجاب می کرده است، انسان امروز را غرق شادی و شگفتی می نماید.

راستی اگر ما نیز لحظه ای خود را از دستاوردهای پیشرفته دانش پزشکی رها سازیم در سیمای راسخ خواجه اسمعیل، آنگاه که مطمئن و خونسرد، بر بالین قصاب بیچاره حاضر شده است، تصویری از اعجاز خواهیم دید. این معجزه چیزی نیست جز شکوفایی بذره های آمیزش چهار قرن علوم و فرهنگ ایرانی و اسلامی که از ویرانه های گندی شاپور در زمینی به وسعت «فردوس الحکمه»، «حاوی»، «قانون» و «ذخیره خوارزمشاهی» رویده است.^{۲۱}

چنان که پیداست، در وهله اول اقدام حکیم اسماعیل بیشتر به یک معجزه مانسته است، چرا که قد و اندازه توان دانایی در عصر حادثه مورد نظر بسیار کوتاهتر از رویکرد علمی و فنی وی است. معمولاً در موارد مشابه زمانی که جامعه و افکار عمومی در تبیین چیرستی علمی یک رخنمود درمی مانند آنگاه مقولاتی چون معجزه، خارق عادت، و حتی انکار و عناد و اتهام جادوگری و خرافه... به میان می آید. انکار معجزات پیامبران الهی - که عملشان جلوه گوشه ای ناچیز از علم مطلق حق تعالی بوده است - از سوی جبهه جهل و خرافه پرستی در همین میدان تعریف می شود. کماینکه عناد حوزه های اندیشگی و اسپگرا با دستاوردهای جدید علمی دانشمندان چون گالیله و پاستور نیز توجیهی غیر از این ندارد.

به این ترتیب باید گفت - و پذیرفت - که علم و عقلانیت انسانی، ذره ای از علم مطلق الهی است که به اعتبار مقام خلیفه الهی انسان به او اهدا شده است. روشن است که منشأ تمام خلاقیت ها و آفرینش ها در همین حوزه نظری نهفته است. به عبارت دیگر اگر کلید فرهنگ، خلاقیت است - به تعبیر دکتر مهاجرانی - این نکته نیز صادق است که زایش و بالش فرهنگ و خلاقیت در گرو علم باوری و حاکمیت عقلانیت است.

اینکه گروهی از فیلسوفان مسلمان، آفریدگار را تجسم عقل کل می دانند و خرد را در ابتدا و مرکز آفرینش و هستی قرار می دهند و معتقدند «اول ما خلق الله العقل»^{۲۲} و می گویند: «عقل و نفس و دیگر مراتب هستی، ظهورات وجود مطلق بسیطی است که در هر چیز جلوه گر است و حقیقت هر چیز است و همان حق است»^{۲۳} بی گمان از اهمیت

○ کم کاری، در کشوری مانند ایران که نخستین گامهای توسعه را لرزان و با تردید فراوان برمی دارد، آفتی است بزرگ. ضمن تحقیقی که در ۱۳۶۵ در مورد یک سازمان به عمل آمد مشخص شد که کار مفید کارکنان سازمان مزبور فقط ۷/۸ ساعت در هفته بوده است، یعنی حتی کمتر از هشت ساعت اضافه کاری که پولش را دریافت کرده اند. باید دانست که مقدار کار مفید ژاپنی ها ۴۹ تا ۶۰ ساعت و کره ای ها ۵۴ تا ۷۲ ساعت در هفته است.

مدارهای عقلانی در تبیین چیرستی هستی و کشف راز دهر در فلسفه اسلامی سرچشمه می‌گیرد. حال می‌توان به راحتی مجاب شد که تحقق هر گونه خلاقیت - بعنوان بخش عمده‌ای از کاروند استعداد الهی انسان و مهمترین بستر بالندگی توسعه فرهنگی - در گرو وجود متفکران و دانشمندان برجسته است و لازمه پرورش نخبگان و آفرینندگان، وجود مراکز آموزشی گسترده و پیشرفته و صرف هزینه‌های کلان مالی و زمانی در کنار تشکیل نهادهای نظریه‌پردازی. طرح دو مثال به شفافیت بحث کمک خواهد کرد.

حفظ متفکران، مهمترین راهکار توسعه فرهنگی

در حال حاضر نظام آموزش ابتدایی، متوسطه و عالی ایران بیش از بیست و یک میلیون دانش آموز و دانشجو را در خود گرفته و به پرورش و تربیت آنان مشغول است. چنانچه سرمایه گذارها و هزینه‌های مالی نظام آموزشی در کنار عامل زمان جمع بندی شود، آنگاه ارزش واقعی این پدیده به درستی دانسته خواهد آمد. از میان این میلیون نفر تعداد بسیار کمی به مدارج عالی علمی دست می‌یابند و از میان همین اندک فرهیختگان علمی (مثلاً با درجات تحصیلی P.H.D و بالاتر) ممکن است کمتر از تعداد انگشتان یک دست دانشمند، نظریه‌پرداز خلاق و مبتکر به وجود آید. در صورتی که حاصل تمام کاروند و تلاش همه سویه نظام آموزشی، فرهنگی و تربیتی کشور به خلق حتی یک نظریه‌پرداز بزرگ در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... بینجامد، آن وقت به جرأت می‌توان گفت که این تلاش به ثمر نشسته و نظام آموزشی دستمزد خود را گرفته است. در غیر این صورت، فاتحه نسلی را که زحمتی توانفرسا و البته سترون به خود هموار کرده است - با احتیاط - باید خواند.

در متن گفت‌ووشنیدی مبسوط با استاد و دوست دانشمندم دکتر حسین عظیمی - درباره توسعه و آموزش عالی - نکته بسیار مهم و حساسی از سوی ایشان مطرح شد که قطعاً ذکر آن حجت ما را در این بحث به اتمام خواهد رساند. این نظریه‌پرداز اقتصاد توسعه ایران به نگارنده گفت:

○ تحقق هر گونه خلاقیت - بعنوان بخش عمده‌ای از کاروند استعداد الهی انسان و مهم ترین بستر بالندگی توسعه فرهنگی - در گرو وجود متفکران و دانشمندان برجسته است و لازمه پرورش نخبگان و آفرینندگان، وجود مراکز آموزشی گسترده و پیشرفته و صرف هزینه‌های کلان مالی و زمانی، در کنار تشکیل نهادهای نظریه‌پردازی.

«در جریان يك محاسبه بين المللی برای دوره سی ساله جامعه آمریکا نتایج حیرت‌انگیزی به دست آمد. جامعه آمریکا مدعی است که به صورت بلاعوض اسلحه و غذا و... به کشورهای مختلف در حال توسعه کمک می‌کند. فرض شده بود که همه ادعاهای آمریکاییان درست است و همه این پولهایی که به کشورهای مختلف می‌دهند کمک بلاعوض است: مثلاً ۱۱ میلیارد دلار. در همان دوره، آمریکا گروهی افراد متخصص از کشورهای گوناگون جذب کرده بود. در نتیجه این محاسبات معلوم شد که فقط سالهای آموزش افراد فوق، ارزشی به مراتب بیشتر از کمک‌های فرضی و ادعایی آمریکا دارد. البته این محاسبه فقط سالهای آموزشی را مد نظر قرار داده بود و نگفته نباید گذشت که در فراگرد این سالها حاصل آمد و شد يك نسل حداکثر دو متفکر خواهد بود. در این محاسبه قیمت زمان بسیار تعیین کننده است. یعنی جوامعی مثل آمریکا و اروپا که پیوسته متفکران دنیا را جذب می‌کنند، طبیعی است که توسعه می‌یابند...».

برای مستندسازی این بخش از بحث به ذکر آمارهایی فشرده، در جهت تثبیت نقش علم در توسعه، بسنده می‌کنیم: جهان در حال توسعه هشتاد درصد جمعیت جهان، بیست درصد درآمد جهان و فقط يك درصد توان علمی جهان را در اختیار دارد. ۲۴

نتیجه اینکه:

الف - تحقق توسعه فرهنگی در گرو ظهور و بروز خلاقیت است و خود این پدیده مولود علم باوری و گسترش این اندیشه در جامعه است.

ب - برای به وجود آمدن انسانهای آفرینشگر، پشتکار خستگی ناپذیر يك نسل لازم است.

ج - در این راه بسیاری از نهادهای جامعه از جمله مراکز آموزشی، فرهنگی، تربیتی، علمی، دینی، اقتصادی و... به شیوه مستقیم و تعاملی ایفای نقش می‌کنند.

د - طرد یا از دست دادن متفکران به هر دلیلی که صورت گیرد، نه تنها نابود کردن تمام امکانات سخت افزاری و نرم افزاری يك نسل است بلکه بزرگترین شاخص آسیب شناسی توسعه فرهنگی نیز هست.

هـ- بدیهی است در راه حفظ اندیشمندان و نظریه پردازان کشور، قوه قضائیه سهم مهمی به عهده دارد. اگر چه نقش سایر نهادها از جمله مجلس شورای اسلامی نیز قابل توجه و مؤثر است.

برابری انسانها، رکن دوم توسعه فرهنگی

در اصول نوزدهم و بیستم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از تساوی حقوق و برابری مردم ایران در تمام شؤون اجتماعی سخن رفته است. به موجب اصل نوزدهم:

«مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.» همچنین به تصریح اصل بیستم:

«همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت و موازین اسلام برخوردارند.»

بدون هیچ تردیدی باید گفت که دلیل مقبولیت توده‌ای و رمز موفقیت اسلام در سرزمین‌های مفتوحه-بوئیه ایران- به تبلیغ استراتژی برابری انسانها بازمی‌گردد. حتی پیروزی اسلام در جزیره العرب نیز تا حدود زیادی مرهون همین اصل بوده است. در عربستان جهل زده، اشرافیت قریش حاکم مطلق جان و مال و ناموس مردم بود و از تمام منابع مادی و معنوی جامعه به صورت یکسویه سود می‌جست. در ایران عصر ساسانی هم مناسبات طبقاتی در قالب پنج طبقه برتر (کاست) مجال رشد و تعالی و بروز خلاقیت انسانهای فرودست جامعه را سلب کرده بود. درباره این مرزبندی‌های طبقاتی، که مثلاً- راه نفوذ زحمتکشان را به عرصه فراگیری و آموزش و ارتقای موقعیت شغلی و اجتماعی سد می‌کرد و همه امکانات جامعه را در اختیار طبقات دارا قرار می‌داد، در شاهنامه می‌خوانیم:

سپاهی نباید که با پیشه‌ور

به یک روی جویند هر دو هنر

یکی کارورز و دگر گرزدار

سزاوار هر یک پدید است کار

چو این کار آن جوید آن کار این

پر آشوب گردد سراسر زمین^{۲۵}

و تازه به یاد داشته باشید که این مناسبات مربوط به یکی از دورانه‌های درخشان تاریخی-یا اسطوره‌ای!- ایران پیش از اسلام است: عصر پیروزی انقلاب فریدون بر ضحاک مار دوش!

و دقیقاً به دلیل همین نابرابری ضد انسانی و ضد فرهنگی است که «برج موریانه»^{۲۶} بسته ساسانی به کمترین تلنگر مسلمانان فرو ریخت و از آن همه ناز و تنعم خزان طبقاتی ساسانی در قدم باد بهاری برابری و برادری اسلامی هیچ باقی نماند. شکست و اضمحلال اشرافیت عربی و ایرانی در برابر موج تساوی خواهی و آرمانگرایی اسلامی، در فراگرد خود به تحول بنیادین جامعه و ایجاد تمدنی نو انجامید. به عقیده دکتر حسین عظیمی، «اساس توسعه این است که جامعه باید پذیرای برابری شود و به علاوه نهادهای متناسب با آن را دارا باشد. یعنی اندیشه تنها هم کافی نیست. مثلاً نمی‌شود با پذیرش اندیشه برابری ضمناً عده‌ای را از نامزدی نمایندگی مجلس منع کرد. این عمل با آن اندیشه متناسب نیست. در یک جامعه توسعه یافته نیز قوانین و مقررات ایجاد محدودیت می‌کنند ولی برابری را از بین نمی‌برند.»^{۲۷}

بنابراین اصل مسلم و قاطع، پدیده اساسی آسیب شناسی در توسعه فرهنگی همه عواملی تواند بود که به نوعی برابری انسانها را تهدید و تحدید نماید و لذا:

الف- عدم دسترسی یکسان و برابر انسانها- و گروه‌های سیاسی مدافع و مبین افکار ایشان- به امکانات صدا و سیما و جهت گیری این رسانه ملی به سوی این یا آن گروه سیاسی مشخص، می‌تواند صدمات جدی به توسعه فرهنگی وارد آورد.

ب- همین امر درباره قوه قضائیه نیز صادق است. در صورتی که این قوه به هر شکل استقلال قضایی خود را از دست بدهد و زیر بار افراد بانفوذ یا گروه‌های فشار به حذف یا ایجاد محدودیت سیاسی، قضایی برای افراد یا جناحهای خاص اقدام نماید، لطمه دیگری به برابری انسانها و گروه‌ها و بالطبع توسعه فرهنگی وارد خواهد شد.

ج- چنانچه ورود به مرحله آموزش عالی از دهلیز نخبگی- ثروت یا نفوذ اجتماعی- بگذرد و این جریان باعث محرومیت انسانهای فقیر و فاقد نفوذ از تسهیلات آموزشی جامعه گردد، ضربه

○ طرد شدن یا از دست دادن متفکران، به هر دلیل و علتی که صورت گیرد، نه تنها به معنی نابود شدن همه امکانات سخت افزاری و نرم افزاری یک نسل است، بلکه بزرگترین شاخص آسیب شناسی توسعه فرهنگی نیز به شمار می‌رود.

مهاک دیگرى به پیکره توسعه فرهنگى خواهد خورد.

د- عدم استفاده برابر از همه شاخص‌های توسعه فرهنگى از جمله: سینماها؛ فرهنگسراها، مطبوعات، کتابخانه‌ها و کتابفروشى‌ها، مسکن، موزه، پوشش صدا و سیما، سوادآموزى و... حتى شاخص‌هایی که ممکن است غیر مستقیم به بالندگى فرهنگى مربوط شود مانند: توزیع درآمد، گردش یکسویه قدرت سیاسى نخبگان، مسکن، بهداشت، درمان، اطلاعات و ارتباطات، اشتغال و بی‌اعتنایی به مدیریت علمى افکار عمومى، همه‌وهمه در حوزه آسیب‌شناسى توسعه فرهنگى معنى و تعریف تواند شد.

حوزه بحران در توسعه فرهنگى

پیشتر گفتیم که توسعه نوعى فرایند بحران است. بحران توسعه در ایران امروز به گونه مشخص در دو حوزه تنش‌زدایی از سیاست خارجى و ایجاد ثبات و امنیت داخلی جا خوش کرده است. روشن است که ایجاد ارتباط درست با دنیای خارج و تصحیح دیپلماسى گذشته کشور - که دولت خاتمی با طرح استراتژى گفتگوی تمدن‌ها به دنبال تحقق آن است - مى‌تواند بسیارى از مشکلات اقتصادى، سیاسى و حتى فرهنگى ما را حل و مرتفع کند. از سوى دیگر، قدر مسلم این است که شکستن حریم آزادى‌های اجتماعى و سیاسى، عدم تحمل آرای دیگران، قانون‌گریزى و ترویج خشونت و بی‌انضباطى مهم‌ترین عوامل ایجاد بی‌ثباتى و از میان رفتن امنیت داخلی و بالطبع اختلال در بستر توسعه فرهنگى تلقى مى‌شود.

به تجربه دانسته آمده است که خشونت، قاتل آزادى و قصاب توسعه فرهنگى است، و نکته حیرت‌انگیز اینکه با وجودى که جامعه ایران در سال‌های گذشته آسیب‌های جدى از این جریان ضدارزشى پذیرفته است اما دریغ که تاکنون هیچ تمهید اساسى و مؤثرى برای مهار کردن خشونت نیندیشیده است.

برای مقابله با خشونت لازم است که:

- همه نهادهای فرهنگى جامعه تبلیغ و ترویج مدارا، رعایت تسامح و تساهل، ضرورت احترام به قانون، اندیشه و حقوق دیگران را در دستور

کار خود قرار دهند و بر مبنای آیه شریفه «فبشر عبادى الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» شهر و ندان را دعوت به مفاهمه، گفت‌وگو و انتخاب کنند. به منظور تحقق این مهم مطبوعات و صدا و سیما از یکسو، و سه‌وزار تخانه فرهنگ و ارشاد اسلامى، فرهنگ و آموزش‌عالى، و آموزش و پرورش نقش عمده‌ای مى‌آفرینند.

- سه‌وزار تخانه اطلاعات، کشور و دادگستری، در کنار تمام قدرت قوه قضائیه، شناسایى و برخورد جدى با خشونت‌طلبان را سرلوحه عملکرد خود سازند و نسبت به خشکاندن پشتوانه‌های نظرى، مالی و عملیاتی این جریان ضد فرهنگى اقدام قاطع نمایند و در همین راستا بطور مرتب و شفاف افکار عمومى را از تصمیمات خود مطلع کنند.

- مجلس شورای اسلامى هم‌سو با آموزه ضد خشونت دو قوه دیگر، وارد گود شود و با تصویب قوانین مؤثر، بسترهای لازم را برای تنبیه و حذف آشوب‌طلبان مساعد نماید.

به اعتبار آنچه گفته شد آخرین سخن این جستار همان اولین بند از مطلع بحث است که: اگر فرض کنیم دولت مساوى قوه مجریه است - با توجه به وظایف و اختیارات محدود این قوه - تحقق توسعه فرهنگى از توان و حیطة قدرت دولت بیرون است.

امیدوارم که در طرح و شرح آسیب‌شناسى توسعه فرهنگى به آسیب تسلسل گرفتار نیامده باشم!

پی‌نوشت‌ها، منابع و مأخذ:

۱. کارل مارکس، کاپیتال، برگردان ایرج اسکندری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۸، نقل به مضمون.
 2. Francis Fukuyama, *The End of History and the Last man* (New York: The Free Press, 1992.)
 ۳. دکتر حسین عظیمی، «مفهوم توسعه و ارتباط آن با تمدن» (مقاله)، مجموعه مقالات دومین اجلاس بررسی راه‌های عملی حاکمیت وجدان‌کارى و انضباط اجتماعى، زیر نظر محمد قراگوزلو، چاپ اول، تهران، دانشگاه آزاد اسلامى، ۱۳۷۶، (ص ۲۷۴).
- نیز بنگرید به: دکتر حسین عظیمی، مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، چاپ دوم، نشر نی، تهران، ۱۳۷۱.

○ اساس توسعه این است که جامعه پذیرای برابری شود و نیز نهادهای متناسب با آن را دارا باشد؛ یعنی اندیشه تنها هم‌کافی نیست. در يك جامعه توسعه یافته قوانین و مقررات ایجاد محدودیت مى‌کنند ولى برابری را از میان نمى‌برند.

۵. در رابطه با جامعه مدنی بنگرید به:

- دکتر محمد قراگوزلو، «پاتولوژی جامعه مدنی از نظر ابن خلدون» (مقاله)، روزنامه همشهری، شماره ۱۵۷۷، ۸ تیر ۱۳۷۷.

- دکتر محمد قراگوزلو، «جامعه مدنی چگونه جامعه‌ای است» (مقاله)، روزنامه همشهری، شماره ۱۵۸۳، ۱۶ تیر ۱۳۷۷.

۶. دکتر حسین عظیمی، «نقش نفت در اقتصاد سیاسی و تشکیل ساختار دولت» (سخنرانی)، به نقل از پیش شماره روزنامه جوان، اردیبهشت ۷۷.

۷. دکتر حسین عظیمی، «مفهوم توسعه و ارتباط آن با تمدن»، پیشین.

۸. ن. ک. به: علیرضا ابراهیمی، «عوامل مؤثر بر وجدان کاری کارکنان سازمانها» (مقاله)، خلاصه مقالات دومین اجلاس بررسی راههای عملی حاکمیت وجدان کاری و انضباط اجتماعی، ص ۴.

۹. ن. ک. به: دکتر خسرو موحد، «نقش وجدان کاری در توسعه پایدار» (مقاله)، همان منبع.

۱۰. آیات ۱۴۱ سوره انعام / ۳۱ سوره اعراف / ۶۷ سوره فرقان / ۲۷ و ۲۸ سوره اسرا.

بنگرید به: قرآن کریم، برگردان عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، تهران، سروش، ۱۳۶۷.

11. World Commission on Environment and Development: "Our Common Future", Oxford Press, Oxford, U.K. 1987.

نیز بنگرید به: دکتر فاطمه فراهانی، «توسعه پایدار» (مقاله)، مجموعه مقالات دومین اجلاس بررسی راههای عملی حاکمیت وجدان کاری و انضباط اجتماعی، ص ۲۱۵.

۱۲. ن. ک. به: گفتگوی عبدالله نوری با هفته‌نامه راه نو، سال اول، شماره ۲۱، شهریور ۷۷، ص: ۲۲.

۱۳. ن. ک. به: قراگوزلو، محمد، «آسیب‌شناسی جامعه مدنی» پیشین.

نیز ن. ک. به: قراگوزلو، محمد، خلاصه مقالات همایش جامعه مدنی و اندیشه دینی، شیراز، اسفند ۷۶.

- قراگوزلو، محمد، «آسیب‌شناسی قانون‌گرایی» (مقاله)، روزنامه همشهری، شماره ۱۷۰۹، ۵ آذر ۷۷، ص ۶.

- قراگوزلو، محمد، «آسیب‌شناسی توسعه» (مقاله - سخنرانی)، گردهمایی: دین، فرهنگ، توسعه، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی یزد، شورای فرهنگ عمومی، ۲۲ اسفند ۷۷، خلاصه مقالات: (چشمان اسفندیار توسعه).

۱۴. عظیمی، حسین، «مفهوم توسعه و ارتباط آن با تمدن»، پیشین.

- عظیمی، حسین، مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، پیشین.

۱۵. ن. ک. به: قراگوزلو، محمد، «گفتگوی تمدن‌ها، پروژه ناتمام قرن» (مقاله)، روزنامه همشهری، شماره ۱۷۸۸/۲۰ اسفند ۷۷ و ۲۲/۱۷۸۹ اسفند ۷۷، ص ۶.

۱۶. قرآن کریم، زمر، آ: ۹. (برگردان عبدالمحمد آیتی؛ چاپ اول؛ تهران؛ ۱۳۶۹).

۱۷. قرآن کریم؛ اعراف؛ آ: ۵۲.

۱۸. قرآن کریم؛ حج؛ آ: ۸ و ۵۴.

۱۹. قرآن کریم؛ یوسف؛ آ: ۷۶، نیز بنگرید: رعد؛ آ: ۳۷ / سبأ؛ آ: ۶ / انعام؛ آ: ۱۱۹ / اسرا؛ آ: ۷ / نور؛ آ: ۱۵ / مجادله؛ آ: ۱۱ / بقره؛ آ: ۱۶۴.

۲۰. میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده‌الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴۷۷ و ج ۸، ص ۳۸۶.

- عین‌القضاة همدانی، تمهیدات، مقدمه، تصحیح و تحشیه والتعلیق عقیف عسیران، چاپ چهارم، تهران، منوچهری، ۱۳۶۰، ص: ۹، ۲۶۵، ۲۷۵.

- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، جامع‌الاصغیر، الطبعة الرابعة، القاهرة، دارالکتب العلمیة، ۱۳۷۳، هـ. ق / ص ۳۰۱.

۲۱. این حکایت با اندک تغییری در تاریخ‌الحکما «ابن قفطی» و عیون‌الابناء «ابن ابی اصیبه»، در ترجمه ثابت بن قره حرانی مذکور است. ن. ک. محمد قزوینی، چهار مقاله، ص ۲۵۵.

- احمد بن عمر بن علی النظامی، چهار مقاله، سعی و اهتمام، محمد بن عبدالوهاب قزوینی، به انضمام حواشی، فهارس، چاپ سوم، تهران، اشراقی، ۱۳۶۸.

۲۲. فروزانفر، بدیع‌الزمان، احادیث مشنوی، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴، ص ۲۰۲.

۲۳. شبستری، محمود، گلشن‌وا، مقدمه و تصحیح صمد موحد، چاپ اول، تهران، طهوری، ۱۳۶۸، مقدمه مصحح.

۲۴. سریع‌القلم، محمود، «تحول فرهنگی و آینده توسعه یافتگی ایران» (خلاصه مقاله)، گردهمایی دین، فرهنگ و توسعه، اسفند ۷۷، یزد، (خلاصه مقالات، ص ۲۹).

۲۵. شاهنامه، چاپ زول موهل، برگردان جهانگیر افکاری - داستان فریدون - چاپ سوم، تهران، حبیبی، ۱۳۶۳.

۲۶. گوشه‌ای از شعر: «حج امروز از مادر نزاده‌ام»، شاملو، احمد، ملاحیح بی‌صله، چاپ اول، سوئد، آرش، ۱۳۷۱، ص ۵۹.

۲۷. ن. ک. به: گفتگوی حسین عظیمی، هفته‌نامه راه نو، سال اول، شماره ۱۷، مرداد ۱۳۷۷، ص ۲۰.

○ چنانچه ورود به مرحله آموزش عالی از دهلیز نخبگی - ثروت یا نفوذ اجتماعی - بگذرد و این جریان باعث محروم شدن انسانهای تهیدست و بی نفوذ از امکانات آموزشی جامعه گردد، ضربه مرگباری به پیکره توسعه فرهنگی خواهد خورد.